

Remembering Modares

Telegram-Mohammad Turkamaan

یادواره ای از مدرس

سلام بر دوستان بمناسبت سالگرد شهادت مدرس و بنا به درخواست اسید محمود عزیز مطلبی را که سالیان پیش در ارتباط با کتاب دیر یافته شهید مدرس با عنوان « گنجینه خواف » نوشتم، ارسال می کنم

مدرس و روز مجلس

شهید سید حسن مدرس یکی از شخصیت های نادر و یگانه تاریخ معاصر ایران است. از هر وجهی که به زندگی او نگاه و غور کنیم فردی ممتاز و کم نظیر بوده است. او که در خانواده ای فقیر و فرو دست زاده شد و با تمام وجود فقر و ناداری را چشید با سختی و تلاش مراتب تحصیل علوم دینی را طی کرد و در دهه سوم عمر خود به درجه اجتهاد رسید و صاحب کرسی تدریس شد. در همین دوران بود که با حضور فعال در جنبش مشروطیت سیاست را تجربه کرد و در عین حال که از سوی علمای نجف برای نظارت بر تصویب قوانین از سوی مجلس شورای ملی انتخاب شد با رای مردم اصفهان به نمایندگی این مجلس رسید و عازم تهران شد. از این تاریخ (۱۳۲۸.ق.) زندگی مدرس با تاریخ سیاسی معاصر ایران تا هنگام شهادتش در هم آمیخته است و آینه ای از سیاست ورزی خردمندانه، اخلاقی، شجاعانه، هوشمندانه، زمان شناسانه، پاک و انسانی و... را از او به نمایش می گذارد. در فصلیت و بزرگی مدرس همین نکته کفایت می کند که حتی مخالفان و دشمنان سرسختش نتوانستند پیرایه ای براو بندند و در روزگاری که غالب سیاستمداران ایرانی شیفته زر یا مرعوب زور یا بازیچه تزویر قدرتمداران داخلی و خارجی شده بودند او هرگز آلوده نشد و در نهایت جان خود را بر پیمان خویش با خدا و خلق نهاد. اینکه در جمهوری اسلامی ایران سالروز شهادت « مدرس » را بنام « روز مجلس » نامگذاری کرده اند الحق و الانصاف کاری شایسته این یگانه تاریخ در عرصه نمایندگی مردم در مجالس پس از مشروطه تا به سلطنت رسیدن رژیم پهلوی و الغای مشروطیت است، اما اینکه چقدر محتوای مجالس پس از انقلاب اسلامی تا امروز اجازه رفتار « مدرس گونه » داده و می دهد البته جای بحث و مناقشه بسیار دارد، چرا که « رفتار مدرس گونه » سرنوشتی همچون او را در پی داشت که به قلم « مدرس » در مکتوبی اینام « گنجینه خواف » برشته تحریر درآمده و همچون گنجینه ای برای آیندگان و علاقمندان « مدرس » برجای مانده است

گنجینه خواف « بخشی از خاطرات و تفاریر این مرد بزرگ در زندان و تبعیدگاه مخوف خواف است که بطور عجیبی و بدست زندانبانی « محفوظ مانده است و پس از ۷۰ سال از شهادت مدرس به همت دکتر نصرالله صالحی توسط انتشارات طهوری در دسترس عموم قرار گرفته است. نمی دانم بر این رخداد چه می توان نام نهاد اما این نشان می دهد که در این هستی کمتر واقعه ای در پس پرده می ماند و گذشت روزگار حقایق را آشکار و چهره ها را شفاف و رسوا می کند. امروز دیگر هیچیک از بازیگران عصر مدرس و به ویژه رضا شاه مستبد زنده نیستند اما سرانجام خدمت یا خیانت آنها بر پرده افتاده است. هر چند ما هیچگونه تغییری در آنچه رخ داده است نمی توانیم انجام دهیم و به خدمتکاران پاداش داده و خیانتکاران را مجازات نماییم اما باید بدانیم وضعیت کنونی ما ریشه در عملکرد اینان دارد و اگر ما می خواهیم آینده را بسازیم جز با مطالعه و بررسی و غور دقیق در گذشته تاریخ خود ممکن نیست. بنظر خواندن « گنجینه خواف » برای همه آنانی که به امروز و فردای ایران می اندیشند ادرس های فراوان دارد، و اینکه چرا سرنوشت مصلحان این ملک اینقدر دردناک و غم انگیز است

به عنوان حاشیه بر اصل مطلب حیفم می آید که به این نکته اشاره نکنم که مدرس از مجلس دوم تا ششم مشروطه به عنوان نماینده منتخب مردم اصفهان و تهران به ایفای نقش نمایندگی پرداخت و با آنکه عالم و مجتهدی طراز اول بود هرگز از مارک سیاسی بودن و بازیگری زیرک و هوشمند در عرصه سیاست نهرا سید و با موقعیت شناسی در هر نقشی که می توانست تاثیر گذار و پیش برنده باشد، ظاهر می شد. در روزگاری که رضاخان قدرت نظامی را قبضه کرده و نفس مخالفان خود را بریده بود و سودای پادشاهی داشت این مدرس بود که در روز استیضاح سردار سپه (۱۳۰۳ تا ۱۳۰۴) یقه او را گرفت و رو به حضار کرد و گفت: « صد بار بگوئید مرده باد سردار سپه، زنده باد مدرس! »، و رضاخان که نتوانست از ورود مدرس به مجلس ششم جلوگیری کند دستور ترور او را داد و در ۷ آبان ۱۳۰۵ مدرس هنگام رفتن به مدرسه سپهسالار ترور شد اما از این ترور جان سالم بدر برد و از روی تخت بیمارستان پیام داد که به کوری چشم دشمنان مدرس زنده است! و سرانجام که رضاخان رضاشاه شد با همه قوا به میدان انتخابات مجلس هفتم آمد و با انجام یک انتخابات کاملاً فرمایشی از ورود مدرس و مصدق و... به مجلس هفتم جلوگیری کرد (و عجب شباهتی است بین سرنوشت مجلس ششم مشروطه و مجلس ششم جمهوری اسلامی ایران و انتخابات مجلس هفتم هر دو!) اما مدرس باز هم ساکت ننشست و اعتراض کرد و مسئولین برگزاری انتخابات شاه فرموده، که هیچ رای را بنام مدرس نخواند بودند، مورد عتاب و خطاب قرار داد و گفت پس آن یک رای را که من به خودم دادم چه شد؟ و اینگونه انتخابات فرمایشی و دیکتاتوری جدید را رسوا ساخت. و رضاشاه که از دست مدرس عاجز شده بود با پشت سر گذاشتن سرکوب و ارباب و... مخالفان سرانجام به سراغ او آمد و در ۱۶ مهرماه ۱۳۰۷ رئیس نظمیته تهران اقدام به دستگیری و تبعید او به خواف کرد، جایی که دیگر از آن باز نگشت

در ادامه به فرازهایی از خاطرات زندان مدرس که به نظرم بسیار قابل تامل و آموزنده است اشاره می کنم اما قبل از آن در همنوایی با مصحح که آورده است: « و آخر اینکه چگونه می توان باور داشت که مرد متدین و میهن دوستی نظیر مدرس، که از رجال رده اول این کشور بود، در طول این سالها چنان از آذنان جامعه فراموش شده باشد که یکی از رجال همعصر او، عین السلطنه، در خاطرات خود بنویسد: « بعدها همین آدم (مدرس) را که در حقیقت مردم او را می پرستیدند، شب آقای محمد خان درگاهی رئیس نظمیته دستگیر و تبعید به گناباد کرد، از یک نفر اهالی طهران و اصفهان و سایر شهرها صدا در نیامد که مسجود و معبود ما را کجا بردید و چه بر سرش آوردید. ایرانی مقلد و مرعوب غلبه

است... تاکنون هم معلوم نیست مدرس کجا هست، زنده است یا مرده...» بنظر من این مشکل تاریخ و جامعه ماست که همچنان مرعوب غلبه است و به قوی خوش استقبال و بد بدرقه! بگذریم که تاریخ معاصر ما پر است از این تجربه ها و رفت و برگشت های غم بار و سینوسی، و به همین دلیل هم هست که ما به رغم همه تلاشهای انجام شده هنوز اندر خم یک کوچه دموکراسی خواهی و حقوق بشر و... مانده ایم و قطعا با اینگونه عمل خواهیم ماند. شاید به دلیل همین رخداد و تجربه بوده است که مدرس در جایی از نوشته اش در باره یکی از زندانیان می آورد: «ایشان را صاحب عقیده محکم وثابته در سیاست یافتیم و چون خود نیز با ایشان هم عقیده هستیم لذا صریحا ذکر می کنم عقیده ایشان این است که این مشروطه از هر جهت برای ایران مضر واقع شد و بالاخره هم به این زودی نتیجه نخواهد داد...» و در ادامه می افزاید: «فقط در انقلاب (مشروطه و استبداد) ایران چون مسئله در نزد پیر و جوان نارسیده و ملت هم غافل و استعدادهای کامل نبود من مجبوراً - با اینکه پیش بینی کرده بودم که این انقلاب موجب زحمت فوق العاده و کم نتیجه خواهد بود - با اشخاصی که خود را آزادی طلب و پیشوا معرفی می کردند از پیر و جوان.» (مصاحب و مشغول کار شدم و طبعاً به نتیجه مقصوده نرسیدیم) (خسرالدینیا یا خسرالآخره و یا خسرالدینیا و الآخره

مدرس در فرازی از خاطراتش به مسئله زندان می پردازد: "در ملاقات اخیر دو مطلب به مامور گفتم: یکی آن که اگر مقصود تلف کردن من است چرا این رویه و تضییقات غیر مرسوم و غیر عادی را پیش گرفته اید که مرا زجرکش کنید و ممکن است، اگر این ماموریت را دارید در محوطه محبس شما سه نفرید، مرا بخوابانید و این قطعه سنگی که تقریباً بیست من است روی من بگذارید تا من تلف شوم، زیرا من چاره ای ندارم ولی به شما می گویم حیات و ممات به اراده حق تعالی است. از این وقایع و مهالک هرکس بالخصوص من در عزم بسیار دیده ام... نمی دانم حبس منفرد معنی اش این است؟ حبس معذب معنی اش این است؟ حبس تاریک معنی این است؟! حبسی که موجب تلف بشود معنی اش این است؟... و در جای دیگر می آورد: "اصول مجازات هایی که در اسلام مقرر است: ضرب، حبس، تبعید، قطع جوارح و قتل می باشد. ضرب و قتل واضح است و موارد آن در محل خودش مفصلاً مذکور است اما حبس (معامله کردن با انسان مثل حیوان) در اسلام از مجازات های سخت است و موارد آن بسیار نادر است. چون دول غیراسلامی در مجازات، فلسفه تقصیر را مراعات نکرده اند، لذا مجازات اغلب تقصیرات را حبس قرار داده اند. متأسفانه دول اسلامی هم در این مسئله از روی تقلید و جهالت از آنها تبعیت نموده اند. فساد حبس مقصرین نوعاً از فساد قتل زیادتر است. زیرا یک نفری را که حبس کردند رشته زندگانی خود او گسیخته می شود و رشته زندگانی اولاد و عیال و اشخاصی که با او ارتباطات دنیوی داشتند نیز گسیخته و چه بسا امور جمعیت زیادی از حبس یک نفر مختل خواهد شد. یکی از فوائد مجازات، تقلیل و جلوگیری از آن نحوه تقصیر است. هر کس از وضعیات دنیای حالیه و قبل بصیرت داشته باشد تصدیق خواهد نمود از موقعی که مجازات اغلب تقصیرات حبس شده آن تقصیرات کم نشده بلکه زیادتر هم شده است. بناء علیهذا هر مقصری را بدون فلسفه حبس کردن و تعدی به انسان و فامیل و بستگان و صنف و نوع آن است. در شرع مقدس هم آن چه حبس وارد شده از موقت و غیر آن، هر کسی در فلسفه آنها تعمق نماید مشاهده می کند که شخص مقصر مرتکب خلاف انسانیته شده که باید معامله غیر انسان با او کرد تا تلافی و تدارک شود... و در این باره نکات تامل برانگیزی دیگری مطرح می کند که به درد روزگار ما هم می خورد و عبرت انگیز است

در فراز دیگری از خاطرات با نظر در احوال زندانیان خود متذکر می شود: "الناس علی دین ملوکهم... بزرگ یک خانه و یا خانواده یا قریه یا بلوکی چه بزرگ دینی باشد چه بزرگ دنیوی، هر چه می خواهد باشد، مشمول کلمه ملوک است. ملت فاضله که روز به روز ترقی کرده و مداین فاضله را تشکیل خواهند داد آن ملتی است که تمام طبقات و درجات مقتدر آن صاحب صفات و اخلاق فاضله باشند از مذهب و اخلاق و صفات عادی و شخصی و صنفی و نوعی نسبت به خود و غیره. کما این که تاریخ و مشهورات گواهی می دهد هر مملکت و ملتی که شخص اول و سایر طبقات مقتدره آن از وزرا و امرا و مامورین جزء و کل صاحب اخلاق و صفات حمیده ثابتی بودند روز بروز ترقی کرده دایره اقتدارات خود را توسعه دادند، و بالعکس هرگاه شخص اول یا طبقات دیگر از کارگزاران نوع فاسد شدند قهراً ملت کم کم فاسد شده و اقتدار آنها نیز تدریجاً به کلی از میان خواهد رفت: اذا فسد العالم فسد العالم... و در جای دیگر: "مثل اینکه مراعات قانون استخدام در مورد اشخاص نوعاً دچار افراط و تفریط شده و کم می شود که قابلیت و مقدار قابلیت اشخاص منظور شود. لذا به عقیده من ادارات مملکت اگر چه صورتاً خوب و رو به ترقی است ولی از حیث سیرت رو به تناقض و تنزل است چه «لا ملک الا بالرجال» هر ملتی که کارکنانش با مراعات قابلیت نباشد (کارهای بزرگ به دست اشخاص کوچک و کم قابلیت و بالعکس می افتد) باید انتظار انقراض سیادت آن ملت را داشت... اول از این حیث است که هر فردی از افراد ملتی خصوصاً دو صنف یکی پیشروان مذهبی، یکی کارکنان ادارات دولتی من الباب الی المحراب باید در عملیات و شغلی که مشغولند علاوه بر نظر شخصی و معاشی، نظر نوعی و صنفی را نسبت به ملت و مملکت خود داشته باشند نه فقط نظرشان به امور معاشی باشد. دوم از حیث عقیده سیاسی است که هر فردی از ملت خصوصاً دو صنف مذکور باید صاحب عقیده ای باشد به این که مملکت را کی باید اداره کند و به چه کیفیت باید اداره کند

ملاحظه می شود که مدرس حتی در سخت ترین شرایط زندان و تبعید چگونه نسبت به سرنوشت ملت و کشور اندیشه می کند و انتظار دارد که شهروندان همه همینگونه باشند اما حیف و صد حیف که بیچاره ترین و پر هزینه ترین افراد در این ملک در گذشته و حال و ظاهراً تا روزگاران نامعلوم همانانی هستند که «مدرس» آرزویشان را داشت و خودش نیز اینگونه زندگی را سپری کرد. هرچند پس از شهادت او، و پس از تبعید ذلیلانه و عبرت انگیز سرسلسله پهلوی، و به ویژه در این سالها، مجالس و محافل بسیاری برای تقدیر و تجلیل از «مدرس» بعمل آمده است که «مدرس و روز مجلس» یکی از آنهاست ولی می توان گفت در همه اینها نام «مدرس» صورتاً زیاد گفته و پاس داشته می شود اما سیرت «مدرس» چطور؟ به نظر شما اگر مدرس امروز زنده بود چه می کرد؟ و چه بر سرش می آمد؟ آیا برپایه تجربیات حادث «مدرس» از صافی نظارت استصوابی «شورای نگهبان برای نامزدی نمایندگی مجلس عبور می کرد؟ و اگر هم عبور و با رای مردم نماینده می شد می توانست رفتاری «مدرس گونه» داشته باشد؟ و... برای پاسخ به این سئوالات حتماً کتاب «گنجینه خواف» را بخوانید